Theories and criticism in Arabic literature
The Second Year, Number ٨, Winter ١٤٠١
Pp:١٠٥- ١٢٤

Research Paper

DOI: ١٠.٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥.٥٦٠١١٥,١٠٧٦

Homeland in Poetry and Thought, from Aref Qazvini to Rabindranath Tagore

Asrin Fakhr[١]

(Received: ٢٠٢٥,١١,١٦ ,Accepted: ٢٠٢٥,١٢,٢٢)

Abstract

Love for the homeland is one of the prominent features of resistance literature, which has a special place in the poems of "national poets." In Iran, Abolqasem Aref Qazvini and in India, Rabindranath Tagore have earned this title.These two national poets are influenced by resistance literature and have many cultural similarities with each other, as in addition to linguistic and cultural similarities, these two countries have always resisted tyranny throughout history. Therefore, resistance literature has paved the way for the emergence of similarities in the nationalist tendencies and themes found in the poems of these two poets .One of the most attractive themes in the literature of the constitutional era of Iran and the anti-authoritarian literature of India, which occupied the minds and languages of the speakers of that era, is the concept of freedom and patriotism. Something that poets had not paid attention to before. In this study, we analyze the nature and concept of resistance and patriotism literature in the poems of Aref Qazvini and Rabindranath Tagore. The aim of this research is to find the roots and explain the concepts of resistance and patriotism in the works of these two. The data collection tool is a research form and the data analysis method is content analysis. Among its most important findings and results are the liberation of the people of both countries from the yoke of colonialists, the rejection of tyranny and despotism, love of homeland, and patriotism.

Keywords: Resistance Literature, Aref Qazvini, Rabindranath Tagre.

---

١. Assistant Professor, Department of English Language and Literature, Faculty of Humanities, Kosar University of Bojnord, Bojnord, Iran, Email: Dr_fakhr٠٩@yahoo.com

© The Author. **Publisher**: Kosar University

التنظيرات و النقد في الأدب العربي

السنة الثانية، العدد ٨، شتاء ١٤٠١

صص: ١٢٤ -١٠٥

DOI: ١٠.٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥.٥٦٠١١٥,١٠٧٦

وطن در شعر و اندیشه، از عارف قزوینی تا رابیندرانات تاگور

ثاسرین فخر [١]

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۴,۰۸,۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴,۱۰,۰۱)

چکیده

عشق به میهن، یکی از ویژگی‌های بارز ادبیات مقاومت است که در سروده‌های "شاعران ملی" جایگاه ویژه‌ای دارد. در ایران ابوالقاسم عارف قزوینی و در هندوستان، رابیندرانات تاگور، این عنوان را کسب کرده‌اند. این دو شاعر ملی متأثر از ادبیات مقاومت‌اند و وجوه مشترک فرهنگی زیادی با یکدیگر دارند، چرا که علاوه بر اشتراکات زبانی و فرهنگی، این دو کشور در طول تاریخ، همواره در برابر استبداد ایستادگی کرده‌اند. لذا ادبیات مقاومت، زمینه‌ساز ظهور شباهت‌هایی در گرایش‌های ملی‌گرایانه و مضامین موجود در اشعار این دو شاعر شده است. یکی از پر جاذبه‌ترین مضامین در ادبیات عصر مشروطه ایران و ادبیات استبداد ستیز هند که ذهن و زبان گویندگان آن عصر را به خود مشغول کرده بود، مفهوم آزادی و وطن‌پرستی است. چیزی که تا پیش از آن شاعران اینگونه بدان توجه نکرده بودند. در پژوهش حاضر به تحلیل ماهیت و مفهوم ادبیات مقاومت و وطن‌پرستی در اشعار عارف قزوینی و رابیندراتات تاگور می‌پردازیم. هدف این پژوهش، ریشه‌یابی و تبیین مفاهیم مقاومت و وطن‌پرستی در آثار این دو می‌باشد. روش تحقیق، توصیفی‌ـ تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است. ابزار گردآوری اطلاعات، فیش تحقیقاتی و روش تجزیه و تحلیل اطلاعات، تحلیل محتوایی می‌باشد، و از مهم‌ترین یافته‌ها و نتایج آن می‌توان به رهایی مردم هر دو کشور از یوغ استعمارگران، نفی استبداد و استبدادگری، عشق به وطن، میهن‌پرستی اشاره کرد.

واژگان کلیدی: ادبیات مقاومت، عارف قزوینی، رابیندرانات تاگور.

---

١. استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد، ایران، ایمیل: Dr_fakhr٠٩@yahoo.com

© حق مولف نویسنده **ناشر:** دانشگاه کوثر

۱. مقدمه

ادبیات پایداری و مقاومت، فریاد رسای ملت‌های مظلوم در برابر استعمار و حاکمان ظالم است که شاعران آن را در اشعار خود به تصویر کشیده‌اند. ابوالقاسم عارف قزوینی و رابیندرانات تاگور از جملهٔ این شاعران در ادبیات معاصر ایران و هند هستند که مضامین ادبیات پایداری در سروده‌های سیاسی‌ـ اجتماعی آنها به وضوح مشاهده می‌شود. بنابراین، تحقیق در مضامین شعر این دو شاعر اهمیت دارد و بسیار ضروری می‌نماید. عارف قزوینی و رابیندرانات تاگور از شعرای ملتزم و متعهدی هستند که به منظور مخالفت یا انتقاد از رهبران و سردمداران، به انتقاد از مسائل و مشکلات اجتماعی زمانه پرداخته‌اند. بر این اساس توجه این دو شاعر به دغدغه‌های توده مردم و اجتماع (به عنوان تأثیرگذارترین مسأله در جریانات سیاسی) بوده است. بدین منظور استفاده متفاوت این دو شاعر، از ابزارهای بیانی با هدف برقراری ارتباط با مردم و آگاهی دادن به آنها مورد توجه قرار گرفته است. زبان استهزاءآمیز عارف گاه همراه با استفاده از الفاظ رکیک و عامیانه بوده است؛ در حالی که تاگور در عین بیان تند و گزنده و گاه طنز مخصوص به خود، فصاحت و متانت کلام را رعایت می‌کند. اینان همواره عدم آگاهی و نداشتن بینش سیاسی، در میان توده مردم را ابزار نابودی کشور خود می‌دانسته‌اند. به همین دلیل گاه به گذشته پر افتخار خود اشاره نموده، و گاه از نمادهای ملی استفاده کرده‌اند تا حس ملی‌گرایی مردم را برانگیزند و در این راه هر آنچه از هنر و نوآوری داشته‌اند، بکار گرفته‌اند. در ابتدا نگارنده لازم می‌داند که ضمن مقایسه اعتقادات و روحیات شخصی این دو شاعر، نگاهی مختصر به زندگی آنها بیفکند.

مقالات، پایان‌نامه‌ها و کتابهایی در خصوص مفاهیم مختلفی که موردنظر قزوینی و تاگور بوده‌اند نوشته شده است، اما تاکنون این دو شاعر در هیچ کار تحقیقاتی در خصوص موضوع وطن و اندیشه‌های میهن‌پرستانه با هم مقایسه نشده‌اند و از این حیث این مقاله می‌تواند مطالب مفیدی ارائه دهد.

۲. ابوالقاسم عارف قزوینی

ابوالقاسم عارف قزوینی شاعر، تصنیف‌ساز و موسیقی‌دان مشهور دوران مشروطیت است. او در سال ۱۲۹۷ در قزوین، در خانواده‌ای پر از مشاجره‌های فراوان والدین، به دنیا آمد (سپانلو، ۱۳۸۱: ۷). پدرش ملاهادی وکیل دعاوی بود. عارف بعد از مرگ پدرش و تقسیم میراث پدری به همدان می‌رود و در آنجا با اشراف، آشنا و همنشین می‌شود. او از طریق این اشراف به خدمت مظفرالدین شاه می‌رسد. با جنبش مشروطه مسیر زندگی او تغییر می‌کند. این شاعر در دوران مشروطه در تهران زندگی می‌کرد (ایزدپناه، ۱۳۸۰: ۱۴۵). و در این راستا با افکار ضداستبدادی مشروطه‌خواهان آشنا شده و همزمان با به صدا درآمدن طبل آزادی به جمع انقلابیون می‌پیوندد و با شعر و ترانه‌های خود به زبان گویای انقلاب تبدیل می‌گردد. به همین سبب او را «شاعر ملی ایران» لقب داده‌اند. این لقب برای او، یادگار مشروطه است. این شاعر در دوران خفقان رضاشاهی و شکست مشروطه‌خواهان، بدترین روزهای زندگی‌اش را تجربه کرد. او که جوانی‌اش را در مبارزه با استعمارگران داخلی و خارجی و ظلم و ستم آنان سپری کرده بود، در چهل سالگی مجبور به سکوت و انزوا شده بود و این سکوت روح آزاده‌اش را می‌آزارد و سبب گریز وی از اجتماع و انس گرفتن او با طبیعت همدان و حیوانات شد. نکته دیگر

این است که «عارف در مقام شاعری حساس با طبعی ظریف و استعدادی بسیار در شاعری، عقیده دارد که وظیفه‌اش برداشتن نقاب از چهره پلیدترین دشمنان آزادی و پیشرفت و رسوا کردن آنان است» (علوی، ۱۳۸۶: ۶۴). عارف سرانجام در سال ۱۳۵۲ ق. برابر با ۱۳۱۲ ش. در همدان درگذشت و در صحن آرامگاه بوعلی‌سینا به خاک سپرده شد (ایزدپناه، ۱۳۸۰: ۱۴۵).

۳. رابیندرانات تاگور

رابیندرانات تاگور در ۶ مه سال ۱۸۶۱ در کلکته هندوستان و در خانواده مهاراجه‌ای (برهمایی) بسیار ثروتمندی به دنیا آمد. پدربزرگش مروج آیین برهمایی و پدرش مردی دانشمند بود. اجداد تاگور از بزرگان منطقه بودند و ضمن داد و ستد با انگلیسی‌ها، نه تنها بر ثروت خود افزوده بلکه کلکته آن زمان را که هنوز روستا بود، به انضمام مناطق اطرافش یکپارچه کرده و به شهری پرجنب و جوش تبدیل کرده بودند. پدربزرگش به جوانمردی و بخشندگی معروف بود و پدرش هم علاوه بر ثروت و دارایی به خاطر پارسایی و دینداری به «مهاریشی» معروف شده بود که هندوها معمولاً آن را برای رهبران دینی‌شان به کار می‌بردند. بنابراین رابیندرانات در واقع اشراف‌زاده بود. اشراف‌زاده‌ای که البته فرزند چهاردهم و آخر خانواده اشرافی‌اش به حساب می‌آمد. پدر وی علاوه بر زمین‌داری، اهل شعر و شور هم بود و خیلی‌ها معتقدند تاگور آشنایی با زبان فارسی و اشعار حافظ را مدیون حافظ‌خوانی‌های گاه و بی‌گاه پدر برای فرزندانش بود. البته با توجه به اینکه در سیزده سالگی مادرش را از دست داد، بخشی از نگهداری و تربیتش در کودکی و نوجوانی به عهده برادرانش قرار گرفت. اگرچه شاعرانگی پیش از اینها و در هشت سالگی به سراغش آمده بود. وی شاعر، داستان‌نویس، نمایشنامه‌نویس، صاحب آراء و نظریات مهم در مسائل هنری، اجتماعی، فرهنگی و آموزش و پرورش بود. در موسیقی دست داشت، در بنگال هنوز آهنگ‌هایی را که او بر اشعار خود ساخته است، گوش می‌دهند. در نقاشی بسیار چیره‌دست و صاحب سبک بود و در اواخر عمر غالباً به این هنر سرگرم و مشغول بود.

وی از کودکی شعر می‌سرود به طوری که در چهارده سالگی نخستین شعر خود را در جشن ملی –فرهنگی بنگالی‌ها خواند. تاگور در سیزده سالگی به همراه پدر به سیر و سفر پرداخت و در هفده سالگی به همراه برادر به انگلستان سفر کرد و در رشته حقوق به تحصیل پرداخت. او در آن کشور شروع به مطالعه زبان انگلیسی و تحقیق و جستجو درباره شاعران انگلیسی نمود و نیز کتاب‌هایی را که به زبان بنگالی نوشته بود به انگلیسی ترجمه کرد. وی به زودی به اصول تعالیم کهن و مکتب‌های فلسفی هند روی آورد و به آثار شاعران گذشته بنگالی و انگلیسی دلبستگی یافت. وی تا قبل از هجده سالگی هفت هزار بیت شعر سرود و در این کار تبحر یافت. این متفکر هندی در سال ۱۹۰۱م مدرسه‌ای با نام خانه صلح تأسیس کرد و همه نظریاتش را درباره چگونگی آموزش و پرورش، در این مدرسه به مرحله اجرا و عمل درآورد. تاگور در این مؤسسه، همواره به تربیت و ارشاد جوانان هندی و پیشرفت معنویشان براساس اندیشه‌های مذهبی و سنتی می‌پرداخت. این سازمان تربیتی در سال ۱۹۲۱م توسعه یافت و به دانشگاه تبدیل شد. تاگور به موازات نشر مقالات و کتاب‌های گوناگون درباره مسائل تربیتی و فرهنگی، همچنان به خلق آثار ادبی ادامه داد.

تاگور از دوستان نزدیک گاندی، پیشوای هند بود. این شاعر هندی در اشعار و نوشته‌هایش، توصیفات لطیفی از طبیعت را با تفکرات مذهبی و فلسفی در هم آمیخته است. از میان آثار منثور تاگور که بیان‌کننده فلسفه اوست، شاید دل‌انگیزتر از همه، مجموعه «نامه‌های خارجی» است که در سال ۱۹۲۱م انتشار یافت. از رابیندرانات تاگور حدود شصت دیوان شعر، چهل داستان کوتاه و بلند، پنجاه نمایش‌نامه

و تعدادی رساله و کتاب فلسفی به جای مانده که بیشتر آن‌ها به زبان انگلیسی ترجمه شده است. این اندیشمند هندی در ۱۹۱۳م به عنوان اولین آسیایی، برای «گیتانجالی» جایزه نوبل ادبی را دریافت کرد و شهرتی جهانی یافت. این جایزه، نه تنها به خاطر زیبایی شاعرانه سبک او در نوشتن، بلکه به خاطر عمق فلسفی افکارش به او اعطا شد. تاگور همانند عارف صرفاً شاعری غزل‌سرا نبود، بلکه مدیحه‌سرا، حماسه‌سرا و نویسنده‌ای میهن‌پرست بود، برای کودکان شعر می‌سرود و در کنار اندیشه‌های فلسفی استوار، طبع بذله‌گو و طنزآمیزش نیز تجلی می‌کرد. نمایش‌نامه‌هایش از محیطی رنگین و خوش‌آهنگ و هیجان فراوان برخوردار است. به موسیقی و نقاشی علاقه خاص داشت و موسیقی را زبان روح و نقاشی را وسیله نزدیکی به عالم طبیعت می‌دانست. تاگور اساس مذهب را بر پایه نیکی و زیبایی می‌دانست و تمدن واقعی را در تحمل سختی‌ها و متانت روح می‌دانست. از نظر تاگور، کمال مطلوب در عظمت روح و دست یافتن به عالم ناشناخته است و بشر تا درون خود را نشناسد معنی واقعی زندگی را درک نمی‌کند. اما مفهوم این نظر، کناره‌گیری از زندگی و لذت نیست. آثار متنوعی از تاگور بر جای مانده که باغبان، گورا، وطن و جهان، گیتانجالی، خاطرات من، قربانی و پُست‌خانه از آن جمله است. رابیندرانات تاگور سرانجام پس از یک عمل جراحی، در هفتم اوت ۱۹۴۱م در هشتاد سالگی در خانه‌ای که به دنیا آمده بود، درگذشت: «چون از اینجا روم، بگذار این سخن وداع من باشد، که آنچه دیده‌ام بی‌همتاست».

۴. عارف و تاگور، شعرای ملی و تلخکامی‌ها

عارف صرف و نحو عربی و فارسی و سایر علوم متداول را در زادگاهش فرا گرفت و در ادبیات، خوشنویسی و علم موسیقی مهارتی درخور کسب نمود. چون آواز خوشی داشت، به اصرار پدر مدتی در قزوین به روضه‌خوانی پرداخت و معمم شد، اما با فوت پدر، عمامه برداشت. در هفده سالگی دلباخته دختری شد و علی‌رغم مخالفت خانواده دختر، پنهانی او را به عقد خود درآورد و مدتی از قزوین متواری شد. اما با وجود علاقه‌ای که میان آنها بود، در نهایت به دلیل فشار خانواده دختر مجبور شد او را طلاق دهد. در سال‌های بعدتر، در محافل و بزم‌های ادبی با حضور دو نفر از دختران ناصرالدین شاه، افتخار السلطنه و تاج السلطنه، شرکت می‌کرد و در برهه‌ای عاشق افتخارالسلطنه شد. عارف تا پایان عمر همسری اختیار نکرد. مشهور است که این تصنیف را عارف در وصف افتخارالسلطنه سروده است:

افتخار همه آفاقی و محبوب منی شمع جمع همه عشاق به هر انجمنی

عارف در سال ۱۳۱۶ قمری، برای نخستین بار وارد طهران شد و چون هم موسیقی می‌دانست و هم آوازی خوش داشت، با شاهزادگان و دربار ارتباط پیدا کرد و به ندیمی میرزا موثق‌الدوله درآمد. مظفرالدین شاه نیز انعامی به او پرداخت و او را در ردیف فراش خلوتان قرار دادند، اما او این شغل را نپسندید و به قزوین مراجعت کرد تا اینکه در آستانه مشروطیت مجدداً به دارالخلافه آمد. مشروطیت را برای ایران مفید دانست و اشعاری سیاسی در مدح مشروطیت و آزادی‌خواهی سرود که به تدریج در همه جا منتشر گردید و شاعری پر آوازه شد.

پس از استقرار مشروطیت و در زمان نیابت ابوالقاسم خان قراگزلو ناصرالملک، عارف در پی قضیه اولتیماتوم روس و انحلال مجلس، تصنیفی علیه ناصرالملک سرود و توسط نظمیه تحت تعقیب قرار گرفت. بار دیگر هم به دلیل خواندن اشعار تند سیاسی علیه دولت و شخص محمد ولی خان خلعتبری سپهدار اعظم که رئیس الوزرا بود، توسط گماشتگان او مورد ضرب و شتم واقع شد. در بحبوحه جنگ جهانی اول، عارف به همراه برخی اعضای کمیته دفاع ملی به کرمانشاهان رفت که در آنجا رضاقلی خان مافی نظام السلطنه کابینه‌ای

موقت تشکیل داد. سپس در معیت ایشان به استانبول رفت و در سال ۱۳۳۸ قمری به ایران بازگشت. پس از بازگشت نیز، ابتدا در طهران و سپس به دعوت کلنل محمدتقی خان پسیان در مشهد، تحت تأثیر موجی که در اواخر قاجاریه علیه این سلسله ایجاد شده بود، به انتقاد تند و مستقیم علیه قاجاریه مبادرت ورزید. پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی و سقوط کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی، عارف به حمایت از او پرداخت و او را نجات دهنده مردم ایران خواند. در غائله کلنل پسیان هم، عارف که از دوستان کلنل بود از مرگ او سخت اندوهگین شد و در مدح او اشعاری سرود که معروف‌ترین آن دو بیت زیر است:

این سر که نشان سرپرستی است امروز رها ز قید هستی است

با دیده عبرتش ببینید این عاقبت وطن‌پرستی است

در غوغای ایجاد جمهوریت، عارف به حمایت از رضاخان سردار سپه و جمهوری‌خواهان پرداخت و مراسمی به نفع جمهوری‌خواهان برگزار کرد که در آن از هیچ‌گونه توهینی به قاجاریه و شخص احمدشاه فروگذار نکرد. اما افراط و تندروی‌های او برایش دردسرساز شد. او پس از آنکه فهمید طرح ایجاد جمهوری، طرحی برای به سلطنت رسیدن رضاخان بوده، از اقدامات خود نادم و سرخورده شد و دیگر در عرصه‌های سیاسی حضوری جدی پیدا نکرد.

با آغاز سلطنت پهلوی، عارف که مأیوس از شرایط سیاسی بود، برخلاف مراسم تاج‌گذاری احمدشاه، برای تاج‌گذاری رضاخان تصنیفی نساخت و برای اینکه ناچار به این کار نشود، در سفری به لرستان رفت که با مشاهده فجایع قشون رضاشاه در این خطه، نارضایتی‌اش به اوج خود رسید. پس از مدتی، استبداد گریبان عارف را نیز گرفت و از انتشار اشعار سیاسی منع شد و دیوانش که در برلین به چاپ رسیده بود در ایران توقیف و نشر آن متوقف شد. همچنین رضاشاه برای اینکه دست عارف را از اجتماعات و فعالیت‌های سیاسی کوتاه کند، او را به همدان تبعید کرد و تحت نظر شهربانی قرار داد؛ چرا که عارف عنوان «شاعر ملی» را داشت و رضاشاه بیم آن داشت که افراد دارای نفوذ و وجهه ملی، همان‌طور که زمانی از نفوذشان علیه قاجاریه و به نفع او استفاده کرده‌اند، روزی هم این نفوذ را علیه خودش به کار گیرند.

در سال ۱۳۰۹، رضاشاه برای بازدیدی رسمی به همدان رفت و عارف با دیدن خودروی حامل شاه به او بی‌اعتنایی کرد و به راه خود ادامه داد. این مسأله باعث خشم رضاشاه شد و پس از این واقعه، عده‌ای از شعرا و روزنامه‌نگاران وابسته، فرصت را برای ضربه زدن به او مغتنم شمرده و او را مزدور، خائن و جیره‌خوار بیگانه معرفی کردند. با وجود این تلاش‌ها، دینشاه سلیسیتر، ایرانی ادیب و حقوقدان و رابیندرانات تاگور شاعر ملی هند، هنگام سفر به ایران در سال ۱۳۱۱، برای دیدار عارف راهی همدان شدند و احترامی درخور به او گذاشتند. عارف در همدان به سختی و با فقر و بیماری روزگار می‌گذرانید و سرانجام در بهمن ماه سال ۱۳۱۲ شمسی در حدود سن پنجاه و چهار سالگی در تبعیدگاهش چشم از جهان فرو بست.

عمرم گهی به هجر و گهی در سفر گذشت تاریخ زندگی همه در دردسر گذشت

تحقیقات عمیق‌تر و جدی‌تر درباره زندگی رابیندرانات تاگور شاعر ملی هند، حاکی از آن است که تاگور نیز کودکی سختی را پشت سرگذاشته است. بیشتر دوران کودکی را به جای گذراندن در آغوش مادر یا کنار پدر، در تنهایی خیال‌انگیزی گذراند که او را به سوی شاعرانه دیدن جهان سوق می‌داد. مادر به سبب زاد و ولد بسیار، توان چندانی برای پرستاری کودکانش نداشت. پدر علاوه بر زمین‌داری، بیشتر یک مُصلح و رهبر دینی و گرفتار مسئولیت‌های خطیر اجتماعی بود. همین سبب شد تاگور، بیشتر سال‌های کودکی را در کنار خدمتکار جوان و کم تجربه‌ای به نام شیام بگذراند.

خدمتکار جوان ظاهراً سختگیر و بی‌رحم هم بوده است. هرچند از او مراقبت می‌کرد، غذایش را آماده می‌کرد، لباس‌هایش را می‌شست، اما برای اینکه وقت بیشتری برای کارهای شخصی‌اش داشته باشد، رابیندرانات کوچک را گاهی در اتاقی متروک، دور از دیگران زندانی می‌کرد، با زغال دایره‌ای دور او می‌کشید و تهدید می‌کرد که بیرون زدن از دایره مساوی با تنبیه سخت است. در این مواقع مهاراجه کوچک مجبور بود وسط دایره تنهایی‌اش بنشیند و غرق خیال‌پردازی شود. تنها دلخوشی‌اش این بود که گاهی اجازه پیدا می‌کرد از دایره بیرون بیاید و فقط از پشت پنجره، باغ سرسبز و بی‌انتها را تماشا کند و حسرت شادی و هیاهوی کودکانی را بخورد که کنار برکه آب به بازی مشغول بودند.

این تنها کودکی‌اش نیست که با غم و سختی همراه بود؛ نوجوانی، جوانی و بزرگسالی‌اش هم چندان بی‌غم و غصه و دشواری نبوده است. یعنی تصور مهاراجه ثروتمندی را که در ثروت و رفاه به ارث رسیده از اجدادش، غلت بزند، شعر بگوید و سفرهای پی در پی برود، باید از ذهن بیرون کرد. از کودکی عجین با تنهایی‌اش که بگذریم، در نوجوانی به سوگ مادر می‌نشیند. چند سالی اسیر مدرسه و آموزشگاه اجباری است و در هیچکدام از آن‌ها آن‌طور که برادران یا پدرش می‌خواهند، آرام و قرار نمی‌گیرد. مدرسه‌های مختلف در برابر جهان فکری کسی که از کودکی و نوجوانی شعر می‌گوید و فلسفی می‌اندیشد، خُرد و حقیرند. وقتی دوازده ساله است، پدرش، فرزند گریز پا را از مدرسه با خود به سفر هیمالیا می‌برد. بعید است پدر آن سال‌ها متوجه شده باشد که فرزندش در این سفر به جز سیر و سیاحت و دلبستگی به طبیعت، دارد برای آینده‌اش نقشه می‌کشد. سال‌ها بعد تاگور در این منطقه زمین می‌خرد و مدرسه‌ای می‌سازد که به مرور توسعه پیدا می‌کند و به دانشگاه تبدیل می‌شود. او از چهارده سالگی، مدرسه را کنار گذاشت و به سبک و سیاق خودش دنبال یادگیری رفت. چند سال بعد وقتی همسر برادرش که حکم دایه را برایش داشت، خودکشی کرد، برادرانش او را وادار کردند همراه آنها به انگلستان برود و در دانشگاه حقوق بخواند. رابیندرانات بیشتر از یک سال، رشته حقوق را تحمل نمی‌کند و پس از آن به جای حقوق دنبال ادبیات و موسیقی می‌رود. زندگی متأهلی او که از ۲۴ سالگی آغاز می‌شود نیز، همراه با تلخی بسیار بود. مرگ دو فرزند و از دست دادن همسرش از جمله این تلخکامی‌هاست.

اگرچه اندیشمندانی در این حد و اندازه معمولاً از سیاست دور بوده‌اند، اما انگار سیاست به سراغ تاگور رفته است. دوران زندگی او با مبارزات گاندی و دوران تلاش هندی‌ها برای استقلال همزمان می‌شود. تاگور اگرچه عمرش کفاف نمی‌دهد که استقلال هندوستان را ببیند اما تا زمانی که زنده بود با شور وطن‌دوستی بسیار در کنار گاندی قرار گرفت و او را همواره تأیید و تحسین می‌کرد. این همراهی البته به معنی این نیست که همه افکار و اندیشه‌های گاندی را قبول داشته و همه برنامه‌های حزب کنگره را تأیید می‌کرد.

او بر خلاف گاندی، حل مشکلات هند را فقط در تغییر هیأت حاکمه نمی‌دید. به گاندی هم گفته بود: «مشکل اصلی ما حکومت و حاکم نیست. اگر می‌توانی فرهنگ مردم را دگرگون کن». بر پایه همین نظریه تا توانست در شهرهای مختلف هند، مدرسه و دانشگاه ساخت و می‌گویند: «امروز هند بیش از آنکه وامدار استقلال‌طلبی گاندی باشد، بر سفره آینده‌نگری تاگور نشسته است».

او چند سال پیش از اینکه در ۸۰ سالگی از دنیا برود، در نوشته‌ای که برخی‌ها آن را زندگینامه و برخی دیگر وصیتنامه‌اش می‌دانند، درباره خودش چنین می‌گوید: «شناخت واقعی خود آسان نیست... نه فیلسوف هستم و نه رهبر... کسانی هستند که پیامبران سپیدی و مظهر پاکی بوده‌اند... قلب خود را میان گل، خاک و علف و در میان درختان... خالی کردم... آنانی که در قلب خاک آشیان گرفته‌اند، کسانی‌اند که خاک را شکل داده‌اند، راه رفتن را بار اول بر خاک فرا گرفتند و در فرجام، سرهای خود را بر خاک می‌نهند و می‌آرامند... من دوست آنانم... من شاعرم».

۵. ادبیات پایداری

هر دو شاعر، با احساسی عمیق به وطن و سرزمین مادری خود که زیر بار استبداد داخلی و خارجی در حال ویران شدن است، عشق می‌ورزند. اشعار آنها نشانگر عمق مهر ایشان به میهن می‌باشد. میهنی که شاعران همواره امیدوارند روزی آبادانی و آزادی خود را باز یابد.

در نیمه دوم قرن بیستم جهان شاهد حوادث تلخی بود، حوادثی که در ترسیم ادب پایداری ملت‌ها نقش مهمی ایفا می‌کرد. (بوتول، ۱۳۷۴: ۹۰).

شعر فارسی دهه شصت نیز عمدتاً از جنس شعر پایداری به‌شمار می‌آید. این جریان به طورکلی از آثار ادبی انقلاب مشروطه آغاز شده و در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی و از دهه ۳۰ به بعد اوج گرفته‌است. شاملو، اخوان، کسرایی و ... گروه اصلی شاعران مبارز بودند و در طرف دیگر، گروه شاعران چریکی همچون: خسرو گلسرخی، سعید سلطان‌پور، جعفر کوشآبادی و... قرار داشتند. از اواسط دهه ۴۰ گروه شاعران انقلابی و دین‌گرا نیز به صف شاعران مقاومت و مبارزه پیوستند. چهره‌هایی مانند: مهرداد اوستا، محمود شاهرخی، حمید سبزواری، طاهره صفارزاده، نصرالله مردانی، احمد عزیزی و علی معلم از نخستین کسانی بودند که شعر انقلاب اسلامی را شکل دادند. این گروه با استفاده از مفاهیم دینی و مذهبی و طرح جامعه آرمانی به جریان شعر انقلابی قوت بخشیدند. حرکت این گروه تا سال‌های اوج‌گیری انقلاب اسلامی که شعرها به بیانیه‌های سیاسی تبدیل شد، ادامه داشت. در سال‌های پس از انقلاب، شعر انقلاب اسلامی نیز رفته‌رفته پربارتر از قبل گشت. بعد از انقلاب، شاعران جوانی همچون: قیصر امین‌پور، سیدحسن حسینی و سلمان هراتی سربرآوردند که در نوع بیان، تازگی‌هایی را در شعر وارد ساختند. اینان به همراه شاعرانی دیگر در حوزه اندیشه و هنر اسلامی پایه‌گذار شعر انقلاب شدند. (کاظمی،۱۳۹۰: ۹).

از آنجا که سرشت انسان بدی را نمی‌تابد، از این رو ناسازگاری خود را با بیداد و ستم به شکل‌های گوناگون همچون: اعتراض، پرخاش، ستیزه‌گری و مقابله نشان می‌دهد. وقتی که روح این اعتراض در کالبد واژه‌ها دمیده شود، ادب پایداری و مقاومت جان می‌گیرد. به بیان دیگر ادب پایداری تجلی ستیز با بدی، بیداد با سلاح قلم و کلمه است (آل بویه لنگرودی، ۱۳۹۰: ۳).

ادبیات پایداری را نوعی از ادبیات متعهد و ملتزم می‌دانیم. آنچه در منابع مربوط به نقد ادبی معاصر آمده است، ادبیات ملتزم را به نظریه‌ی ژان پل سارتر نسبت داده که پس از جنگ جهانی دوم در فرانسه ابراز کرده است «ما می‌خواهیم در تغییر دادن جامعه‌ای که ما را در میان گرفته شرکت کنیم. ما می‌خواهیم ادبیات وظیفه‌ی اجتماعی خود را که هرگز نباید فرو می‌گذاشت دوباره به عهده بگیرد. نوشتن شکل ثانویهٔ عمل است و بنابراین ادبیات موظف است مانند دیگر شکل‌های عمل، به ویژه عمل سیاسی در تحول تاریخی و اجتماعی فرانسه شرکت کند» (نجفی،۱۳۵۶: ۵۵).

ادبیات مقاومت با جنگ متولد می‌شود؛ اما با پایداری و مقاومت است که جاودانه می‌ماند؛ «زیرا این نوع از ادبیات، مقاومت انسان را در برابر نیروهایی که شرافت، ناموس و هویت او را نشانه گرفته‌اند، به تصویر می‌کشد. ادبیاتی که به انسان انگیزه می‌دهد تا از خود و کیان و حیات خود در برابر نیروهای مهاجم و نابودکننده دفاع کند» (امامی، ۱۳۸۳: ۲۶).

بر این اساس، ادبیات مقاومت، ظهور توانایی‌های جمعی و مقاومت آنها در برابر هر آن چیزی است که به جمع بی‌اعتناست و وزن آن را در معادلات سیاسی و اجتماعی نادیده می‌گیرد. لذا مفهوم مقاومت، یک ارزش تلقی می‌شود و در ژرف‌ساخت خود، نماد جلوه‌های مختلف درونی و بیرونی جامعه است (زرّین‌کوب، ۱۳۷۵، ۱: ۴۲).

۶. وطن در شعر و اندیشه قزوینی و تاگور

آدمی از دیرباز، تعلق خاطر ویژه‌ای به وطن داشته و در هر جای کره خاکی که باشد، قلبش برای سرزمین مادری می‌تپد و این موضوع به ویژه در شعر شاعرانی همچون عارف و تاگور که سرزمینشان همواره در جنگ با استعمار بوده، نمود بیشتری یافته است.

با ظهور انقلاب مشروطه در ایران و تحولاتی که در جامعه ایران و هند روی داد، مفهوم وطن دستخوش تغییراتی شد و عواملی مانند آشنایی با تمدن غرب، انقلاب صنعتی فرانسه، حکومت‌های استبدادی حاکم و شرایط اجتماعی بر معنای وطن تأثیر گذاشته‌اند. «ایران را وطن انگاشتن، وطن را مثل مادر انگاشتن و ایرانیان را خواهران و برادران وطنی خواندن، پیامدی نو در گفتمان ادبیات سیاسی این دوره و حاصل همین عوامل بود» (مفاهیم نو در ادبیات مشروطه، ۱۳۶).

بعد از انقلاب مشروطه با تغییر زندگی اجتماعی و تحولات جامعه، شعر در خدمت مضامین اجتماعی و سیاسی قرار گرفت و شعر فارسی با تجربه ای بی‌سابقه رو به رو شد که شعر عارف نیز از آن بی‌نصیب نماند. شعر این دوره از لحاظ اجتماعی بسیار قوی و پویاست. اندیشه‌های نو اجتماعی و سیاسی بسیاری در شعر فارسی این دوره وجود دارد، به طوری که می‌توان گفت شعر فارسی در هیچ دوره‌ای با این همه تنوع محتوا و اندیشه رو به رو نبوده است. «در شعر دوره مشروطه، فرمانروایی با مضامین است. این مضامین حاصل برخورد واقعی‌تر با رخدادهای معاصر است» (تجدد ادبی در دوره مشروطه، ۷۷).

روزنامه‌هایی که در دوران مشروطیت منتشر می‌شد، توجه خاصی به مسائل ملی و میهنی داشتند. برای مثال روزنامه قانون به مفاهیمی مانند قانون و آزادی می‌پرداخت و روزنامه صور اسرافیل علاوه بر درج سر مقاله‌ها و متن‌های جالب درباره وطن، گاهی اشعار زیبایی در تجلیل از وطن چاپ می‌کرد. شعر زیر یکی از آن نمونه‌هاست:

کنون چرا نکنم ناله از برای وطن که من چو نای شدستم ز ناله‌های وطن

مگر چه پنبه غفلت فشرده‌اند به گوش که خود نمی‌شنود هیچ‌کس صدای وطن

وطن سلام فرستد همی به فرزندان کجاست گوش که او بشنود صدای وطن

وطن غریب و وطن بی‌کس و وطن تنها کجاست آن که شود یک دم آشنای وطن (صور اسرافیل، ۱۳۶۱: ۳).

در آن سوی، پدر تاگور، حافظ و مولوی را خوب می‌شناخت، و به همین جهت همشهریانش او را «مهاریشی»، یعنی استاد یا مرشد بزرگ، لقب داده بودند. دوستی این خانواده با مسلمانان بنگال به جایی رسیده بود که مردم آن نواحی به طعن و کنایه آنان را «برهمنان پیرعلی» می‌خواندند. تاگور در چنین خانواده‌ای پرورش یافت، و از کودکی بیشتر در خانه از پدر و برادرانش، و نیز از معلمی که برایش آورده بودند، تعلیم می‌گرفت، و از همان آغاز عمر با ادبیات انگلیسی و اروپایی انس و الفتی به هم رساند که تا پایان عمر با او بود. از شکسپیر، میلتون، وردزورث و شلی، تا تی.اس.الیوت و ویلیام باتلرییتس را همواره می‌خواند، و همین ویلیام باتلرییتس بود که بر ترجمه انگلیسی تاگور از مجموعه سروده‌هایش به نام گیتانجلی مقدمه‌ای نوشت و آن را به دنیای شعر و ادب غرب و به هیأت داوران جایزه ادبی نوبل معرفی کرد و مقدمات دریافت این جایزه را در ۱۹۱۳ برای او فراهم آورد. تاگور از شاعران و نویسندگان غیر انگلیسی زبان نیز به هوگو و تولستوی دلبستگی خاص داشت، و تأثیر آثار و افکار این نوابغ شعر و ادب اروپا در آثار او آشکار است.

اما آنچه در حیات روحی و ذوقی او تأثیر عمیق داشت تعلیمات و تلقینات پدرش بود که او را غالباً با خود به نواحی کوهستانی هیمالیا و کرانه‌های رود بزرگ گنگ و دشت‌ها و جنگل‌های بنگال می‌برد، و در دامان طبیعت او را با حکمت دینی و عرفانی هندویی آشنا، و شوق مطالعه آثار شاعران ویشنویی و برخورداری از میراث معنوی بومی را در او بیدار و زنده می‌کرد. وی همچون عارف با طبیعت زیستن و به طبیعت عشق ورزیدن را در همین سال‌ها و در همین احوال آموخته بود. آشنایی تاگور با حماسه بزرگ دینی هند، مهابهاراته نیز، که در بسیاری از سروده‌های خود از مضامین افسانه‌های آن بهره گرفته است، در دوران نوجوانی او حاصل شده بود. اندیشه او بر گاندی و بسیاری از بنیانگذاران هند مستقل تأثیر فراوان گذاشت و شخصاً همانند عارف الهام بخش بسیاری از انقلابیون بود اما شهرت او در غرب به عنوان یک استقلال طلب مانع از آن شد تا رهبران غربی نقش او در جریان اصلاح‌طلبی و نقد استعماری را ببینند. او همواره بر مفاهیمی مانند آزادی در اشعارش تاکید داشت:

... شتاب کن و با چابکی طناب را قطع کن،

بگذار کشتی میانه رود حرکت کند و به پیش براند،

زیرا زمان در پرواز است و به پایان خود نزدیک می‌شود.

شب رنگ باخته است، ماه تنها

کشتی رویاهای خویش را به آسمان انداخته است.

راه آشنا نیست اما من اعتنایی نمی‌کنم.

ذهنم مجهز به بالهای آزادی است

و می‌دانم که از تاریکی عبور خواهم کرد...

شعر شاعران دوره مشروطه ایران نیز، نمودار نگرش، باورها و عقاید آنها درباره تحولات اجتماعی است. در اشعار شاعران دوره مشروطه، نگرش‌ها، باورها و عقایدی نمودار شده است که در دوره قبل از آن یا سابقه نداشته است یا با تحول معنایی رو به رو شده است. غزلیات عارف نیز از این امر مستثنا نیست. «غزل که یک زمان پلی بود بین عاشق و معشوق از برای تجسم ذهنی عواطف و احساسات عاشقانه و گاه عارفانه، در روزگار مشروطه، مظهر تجسم انسان در جهان سیاست و جامعه می شود و در آن جای الگوهای ذهنی، شکلهای عینی می‌نشیند و مفاهیم و معناهای وسیعی را حمل می کند» (تجدد ادبی در دوره مشروطه، ۱۱۰).

مفاهیم و مضامینی که در دوره مشروطه وارد شعر فارسی شده، دو دسته است: اول مفاهیمی مانند مشروطه و جمهوری که در دوره قبل از مشروطه سابقه نداشته و در این دوره به تازگی وارد شعر فارسی شده است و دوم مضامینی مانند آزادی و وطن که از دیرباز در شعر فارسی وجود داشته، اما در این دوره با تحول معنایی رو به رو شده است. «موضوعات شعر دوره مشروطه نیز به مقتضای زمان و موقعیت کاملاً تازه است. مسائلی مانند آزادی، وطن، قانون، تربیت زنان، حقوق ملت و حقوق کارگران و کشاورزان و امثال این، اولین بار در این دوره به شعر فارسی راه یافته است» (سبک شناسی شعر فارسی از رودکی تا شاملو، ۲۶۳).

عارف معتقد است که هر که عاشق وطن است، باید جان خود را در راه وطن فدا کند و تا آخرین لحظه عمر از عشق وطن دست برندارد:

وطن پرست دهد جان خود به راه وطن　　به حرف یاوه و جان دادن زبانی نیست (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۲۶).

تا آن دقیقه‌ای که نکرد استخوانم آب　　از سر هوای عشق وطن دست برنداشت (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۵۲).

وطنی که در شعر عارف مطرح است، سرزمین ایران به معنای یک کل است و این شاعر، همه نقاط ایران را وطن خود می‌داند. او مسکن و مقری خاص در یک شهر یا روستای این خاک را برای خود انتخاب نکرده و این کار را کوته‌بینانه می‌داند و معتقد است باید تمام سرزمین ایران آباد شود. او در اشعارش جان خود را فدای وطن کرده است:

شادم که چو خوش گشت نثار وطن من　　آن بود و نبود من و این جان و تن من

بیچاره و درمانده کسی نیست چو من لیک　　درمانده و بیچاره‌تر از من، وطن من (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۱۲۰).

عارف از شاعران آزادی‌خواه است و در عصر وی، یعنی دوران مشروطه، فریاد آزادی‌خواهی یکی از بلندترین فریادهای شاعران پایداری است (صیدی، ۱۳۸۹: ۷۳).

او آزادی را بیشتر در برابر استبداد و ظلم پادشاهان قاجار بکار می‌برد. این شاعر، در شعر زیر ضمن اینکه خاک ایران را متعلق به ایرانیان دانسته، معتقد است ملتی که آزادی خود را از دست بدهد، مرگ برای او بهتر است:

نعره یا مرگ یا آزادی ملت بجاست کاین جواب زورگویی‌های روس ژاژخاست

امر و نهی روس آزادی‌کش آخر بهر چیست؟ او مگر آگه نمی‌باشد که ایران زان ماست؟

گو به روس کوردل، نیکو ببین کاین خاک پاک خاک فرزندان ایران است یا خاک شماست؟ (عارف قزوینی، ۱۳۸۵: ۶۳).

عارف همچون تاگور وارد عرصه سیاست و مسائل سیاسی زمان خود می‌شد و از افراد طرفداری یا با آنان مخالفت می‌کرد. با مبارزان و آزادی‌خواهان دوست و همراه می‌شده و در مورد اتفاقات و حوادث سیاسی دوران خود شعر سروده است به طوری که حتی می‌توان نام «شاعر مورخ» را بر او نهاد. برای مثال، بعد از پیروزی مشروطه، غزل «پیام آزادی» را سرود:

پیام دوشم از پیر می‌فروش آمد بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد

هزار پرده ز ایران درید استبداد هزار شکر که مشروطه پرده‌پوش آمد (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۰۰).

از غزل‌های معروف عارف در عشق به وطن، غزل «خنده پس از گریه» است:

بر سر کویت اگر رخت نبندم چه کنم و اندر آن کوه اگر ره ندهندم چه کنم

من به اوضاع تو ای کشور بی‌صاحب جم نکنم گریه پس از گریه نخندم چه کنم

خون من ریختی و وصل تو شد کام رقیب من به ناچار دل از مهر تو کندم چه کنم (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۴۴).

عارف قزوینی اشعار زیادی در ستایش و وصف مبارزان و قهرمانان وطن سروده است. از جمله آنها غزلی است که در مورد «کلنل محمد تقی خان پسیان» و در آن بزرگی، شجاعت و قهرمانی های او را ستوده است:

میانه سر و همسر کسی که از سر خویش گذشت، بگذرد از هر چه جز ز کشور خویش

هزار چون من بی پا و سر فدای سری که در سراسر ایران ندید همسر خویش

تنم فدای سر دادگستری کز خون هزار نقش وطن کرد زیب پیکر خویش

به قبر نادر ای نادر زمان بردی به دست خود سر در خاک و خون شناور خویش (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۵۴).

عارف اشعار زیادی در مدح و رثای کشته شدگان در راه وطن سروده است. از جمله این اشعار، غزلی است که در آن اندوه خود را بر از دست دادن «کلنل محمد تقی پسیان» بیان می‌کند:

پس از شهادت کلنل گمان مبر عارف سکون گرفته و در یک مقر مکان گیرد (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۸۱).

و معروفترین شعر او در این زمینه، تصنیفی است که در رثای شهدای راه آزادی در گیلان و آذربایجان سرود:

از خون جوانان وطن لاله دمیده از ماتم سرو قدشان سرو خمیده

در سایه گل بلبل از این غصه خزیده گل نیز چو من در غمشان جامه دریده (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۳۵۹).

عارف را می‌توان مبتکر و ابداع‌کننده تصنیف‌های ملی و میهنی دانست، به طوری که توانست از قالب تصنیف، که قبل از او اغلب برای مضامین نازل استفاده می‌شد، برای مقاصد سیاسی استفاده کند (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۰).

در آن دوران انگلیس و روسیه با بستن قراردادهای ننگین متعدد با سران کشور، خاک ایران را در مقابل دادن امتیازات بی‌ارزش تصرف می‌کردند. عارف در اشعار خود این کار را سرزنش می‌کرد. برای مثال، در پی بسته شدن قرارداد ۱۹۱۹ م. توسط وثوق الدوله که ایران را رسماً تحت‌الحمایه انگلستان قرار داد، غزل زیر را سرود:

به انگلیس که تبلیس اوست برتر از ابلیس فروخت خاک وطن را وزیر اعظم ایران!

نشسته می‌بود ای کاش مادرت به عزایت که از وجود تو، ملت، گرفت ماتم ایران (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۵۸).

محمد عجم محقق و پژوهشگر برجسته ایرانی درمقاله‌ای که در خصوص علاقه تاگور به ایران و زبان فارسی درفصلنامه قند پارسی که در هند منتشر شده می‌نویسد: «او به ایران و زبان فارسی علاقه فراوان داشت و به رغم کهولت سن و سختی سفر در آن زمان دوبار به ایران سفر کرد. سفر اول او در اردیبهشت ۱۳۱۱ و بار دیگر در سال ۱۳۱۳ انجام شد. سفر تاگور و دیدارش با نویسندگان و شاعران ایران در بوشهر، شیراز، تهران و اصفهان باعث تبادل فرهنگی و ادبی گسترده‌ای میان نویسندگان و شاعران ایران و هند شد که سالها ادامه داشت و ملک‌الشعرای بهار اشعاری در وصف او سرود. متعاقب آن تاگور از دولت ایران خواست که استادی را برای تدریس به دانشگاه خود «ویسوبهارتی» به هند بفرستد و استاد پورداود به این منظور به هند اعزام شد».

این پژوهشگر سرشناس ایرانی ادامه می دهد که: «تاگور به چندین دلیل احساس می‌کرد که باید دعوت دولت ایران را بپذیرد. زبان و ادبیات فارسی، که مسلمانان و سپس گورکانیان در هند رواج دادند، بخشی از میراث ادبی بنگال بود و شمار زیادی از کلمات بنگالی، حدود سه هزار واژه، ریشه فارسی داشت. «موهون روی»، پدر معنوی تاگورو بزرگان دیگر هند در آن روزگار فارسی را روان صحبت می‌کردند و تاگور با افسانه‌ها و شاعران ایرانی، خاصه حافظ، هم از طریق ترجمه و هم از راه متون اصلی آشنایی داشت. «دبندرانات» پدر او فارسی می‌دانست و حافظ را برای تاگور نوجوان می‌خواند».

«تاگور بی‌تردید، به فضای زندگانی کویری گرایش داشت و شعرهای اولیه‌اش که در کسوت «بدوی چادرنشین» ظاهر می‌شد و اشارات بعدی او به این موضوع، شیفتگی‌اش نسبت به هزار و یک شب، و ترجمه‌ای که در ۱۹۳۲ از شعر سرزمین بایر تی.اس.الیوت کرد، جملگی گواه این ادعاست».

تاگور در سفر به ایران اظهار داشت: «من ایرانی هستم و نیاکانم از این سرزمین به هندوستان مهاجرت کردند و مسرورم که به وطن اجداد خود آمده‌ام».

دکتر عجم ادامه می دهد: «تاگور در ایام اقامتش در ایران دو سخنرانی ایراد کرد؛ یکی در تالار مسعودیه و یکی در انجمن ادبی ایران. تاگور در دو خطابه‌اش چند بار گفت «من ایرانی هستم و نیاکانم از این سرزمین به هندوستان مهاجرت کردند و مسرورم که به وطن اجداد خود آمده‌ام و علت این همه محبت به من همین یگانگی نژادی و فرهنگی است و سبب مسافرت من با وجود کهولت و ضعف مزاج و مشکلات سفر همین یکدلی و عواطفی است که من به ایران دارم و نه دیگر». در سفر به ایران همچنین جشن هفتادمین سال تولد او در تهران برگزار شد».

محمد عجم ادامه می دهد: «سفر دوم تاگور در سال ۱۳۱۳ برای ادای احترام به فردوسی و شرکت در مراسم رونمایی آرامگاه توس بود و تاگور هنگامی که در آرامگاه فردوسی بود و به این حماسه سرای بزرگ ایرانی ادای احترام می کرد ۷۳ سال از عمرش می گذشت».

به هرحال این شاعر و فیلسوف پر آوازه هندی در طول حیات و زندگانی خود علاوه بر مبارزات ضداستعماری با انگلیس یاد ایران و زبان و ادب فارسی و اصالت ایرانی اجدادش را در خاطره‌ها باقی گذاشت و به آن افتخار می‌کرد.

وطن در اشعار تاگور نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. ادوارد تامپسون که شرح احوال و آثار او را به تفصیل نگاشته است، از او نقل می‌کند: «من بارها و بارها در هند زاده خواهم شد. من هند را با همه فقرش، همه بیچارگی و سیاه‌روزیش، بیش از هر چیز دیگر دوست می‌دارم».

سرود ملّی هند از ساخته‌های اوست، و بنگلادش نیز سرود ملّی خود را از سروده‌های او برگرفته است اگرچه گاهی مفهوم وطن و جهان وطنی در اشعار او در هم می‌آمیزد اما همچنان علاقه‌اش به وطن را می‌توان در اشعارش دید.

علی‌رغم اینکه عارف مطالعات زیادی در شعر و ادب قدیم نداشته، اما اشعار دو شاعر بزرگ حافظ و سعدی را مطالعه می‌کرده و تأثیر این مطالعات را در اشعار ملی او می‌توان دید. همان‌طور که دکتر رضا زاده شفق گفته است: «از اغلب اشعار عارف، صدای حافظ و رایحه سعدی می آید...» (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۰۵).

از جمله در این بیت عارف:

خرقه من به یکی جام کسی وام نکرد من از این خرقه تهمت زده بیزار شدم

که معنی این بیت حافظ مورد نظر بوده است:

به کوی می فروشان به جامی بر نمی‌گیرد دریغا جامه تقوی که یک شاعر نمی‌ارزد (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۱۰).

تاگور نیز شیفته شاعران ایرانی از جمله حافظ بود. او در سفرش به ایران، پس از ورود به بوشهر، پیش از همه به شیراز رفت. دکتر پروین دخت مشهور در مقاله‌ای به نام حافظ و تاگور، شرح حضور این اندیشمند هندی در کنار مقبره حافظ را آورده است. دکتر مقتدری، شاهد حضور تاگور در مرقد حافظ بوده و دیده‌های فراموش نشدنی خویش را چنین به رشته تحریر در آورده است: «بر سر تربت حافظ که زیارتگه رندان جهان است به احترام بایستاد. پیشنهاد شد فال بزند، استقبال کرد. کتاب آوردند و تاگور دیوان را گرفت، بوسید و بر دیده گذاشت و خود آن را گشود... در این حال براستی مشهود بود که تاگور در عالمی دیگر سیر می کند و از خود بی‌خود است».

یکی از شعرهای او برای وطن که نشان می‌دهد تاگور عشق به وطن را به عنوان یکی از مضامین اصلی در اشعارش استفاده می‌کرد:

آن‌جا که اندیشه بی‌واهمه است و سر، برافراشته است

آن‌جا که دانش رهاست

آن‌جا که جهان پاره پاره نیست با دیوارهای باریک خانه‌ها

آن‌جا که واژگان از ژرفای حقیقت سر می‌رسند

آن‌جا که کوشش‌های نستوه

بازوانشان را در امتداد تکامل دراز می‌کنند

آن‌جا که جریانِ روشنِ خرد

گم نکرده راهش را در شنزارِ دلگیرِ عادتی مرده

آن‌جا که اندیشه با اراده‌ی تو

به پیش رانده می‌شود درون پندار و کردارِ تا همیشه گسترده

در چنین بهشتی از آزادی

ای پدر!

بگذار کشورم بیدار شود...

تاگور همواره عشق به خاک را در کنار مضامینی مانند عشق در جای جای اشعارش تکرار می‌کند:

در میان زادروزم، گم می‌شوم.

یاران را کنار خود می‌خوانم و نوازش دست‌هاشان را آرزو می‌کنم.

انجامین عشقِ خاک را و هدیه وداع با زندگی را و فرجامین برکت انسان را با خود خواهم برد.

او همواره در نیایش‌ها و دعاهای خود برای سرزمینش خیر و خوبی می‌خواهد:

... بگذار آب و خاک

بگذار آب و خاک

هوا و میوه‌های سرزمینم شیرین باشد

پروردگارا.

بگذار خانه‌ها و بازارها و جنگل‌ها و مزارع سرزمینم پر و پیمان باشد

پروردگارا.

بگذار وعده‌ها و امیدواری‌ها، کردارها و گفتارهای سرزمینم راست و درست باشد

پروردگارا.

بگذار زندگی‌ها و دل‌های پسران و دختران سرزمینم یکی باشد

پروردگارا....

بنابراین ابوالقاسم عارف قزوینی و رابیندرانات تاگور از جمله شاعران معاصر ایرانی و هندی‌اند که در اشعار خود، بسیار به پایداری، استعمارستیزی و عشق به وطن پرداخته‌اند. هدف هر دو از این اشعار، هدایت مردم و بیداری و پیشرفت جامعه بوده است. هر دو شاعر به مخالفت با استعمارگران برخاسته و کوشیده‌اند در اشعار خود، اراده افراد جامعه را در مقابل آنها تقویت کنند. اشعار هر دو شاعر دارای زبانی بسیار صریح و شجاعتی مثال زدنی است. به علاوه وجود افرادی همچون قزوینی و تاگور در بزنگاه‌های تاریخی ملت‌ها، به امیدواری و پایمردی آنها کمک می‌کند و نقش مهمی در حفظ یکپارچگی و انسجام آنها دارد.

منابع

۱) سپانلو، محمدعلی. (۱۳۸۱). **شهر شعر عارف**. چاپ اول. تهران: علم.

۲) ایزدپناه، حمید. (۱۳۸۰). **شاعران در اندوه ایران**. چاپ اول. تهران: توس.

۳) علوی، بزرگ. (۱۳۸۶). **تاریخ ادبیات معاصر ایران**. ترجمه سعید فیروزآبادی. چاپ اول. تهران: جامی.

۴) بوتول، گاستون. (۱۳۷۴). **جامعه‌شناسی جنگ**. ترجمه هوشنگ فرخجسته. تهران: علمی فرهنگی.

۵) کاظمی، محمد کاظم. (۱۳۹۰). **ده شاعر انقلاب**. تهران: سوره مهر.

۶) نجفی، ابوالحسن. (۱۳۵۶). **وظیفه ادبیات**. جلد ۱. تهران: کتاب زمان.

۷) حدیدی، جواد. (۱۳۷۳). **از سعدی تا آراگون: (تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات فرانسه)**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۸) کاکایی، عبدالجبار. (۱۳۸۰). **بررسی تطبیقی موضوعات پایداری در شعر ایران و جهان**. چاپ اول. بی‌جا: انتشارات پالیزان.

۹) زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۴). **نقد ادبی**. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.

۱۰) زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۷). **ارسطو و فن شعر**. تهران: امیرکبیر.

۱۱) عارف قزوینی، ابوالقاسم. (۱۳۵۷). **دیوان**. تهران: انتشارات سپهر.

۱۲) عارف قزوینی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). **خاطرات عارف قزوینی**. به کوشش مهدی نور محمدی. تهران: انتشارات سخن.

۱۳) صیدی، عباس. (۱۳۸۹). **مغازله در خون**. چاپ اول. تهران: برگ آذین.

۱۴) آژند، یعقوب. (۱۳۸۴). **تجدد ادبی در دوره مشروطه**. چاپ اول. تهران: تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

۱۵) غلامرضایی، محمد. (۱۳۸۱). **سبک‌شناسی شعر فارسی از رودکی تا شاملو**. چاپ سوم. تهران: جامی.

۱۶) جهانگیر، میرزا؛ دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۱). **دوره کامل صوراسرافیل**. تهران: رودکی.

۱۷) تاگور، رابیندرانات. (۱۳۹۳). **گیتانجالی**. مترجم: رویا خاکسار. چاپ اول. تهران: الهام اندیشه.

۱۸) دهباشی، علی. (۱۳۸۸). **شناخت‌نامه رابیندرانات تاگور**. چاپ اول. تهران: کتاب نشر نیکا.

۱۹) تاگور، رابیندرانات. (بی‌تا). **کودکی من در هند**. مترجم: امیرحسین اکبری شالچی. چاپ اول. تهران: نشر روزگار.

۲۰) نیک‌فام، یوسف. (بی‌تا). **در سرزمین حافظ و سعدی (سفر رابیندرانات تاگور به ایران)**. چاپ اول. تهران: تمدن علمی.

۲۱) تاگور، رابیندرانات. (بی‌تا). **طوطی هند، سوی چمن، مسافر ایران**. مترجم: احمدخان، نیاز. بی‌جا: دانشگاه ویشوا بهاراتی.

۲۲) تاگور، رابیندرانات. **نیایش گیتانجلی**. مترجم: دکتر مقتدری. چاپ اول. تهران: ثالث.

۲۳) مشهور، پروین دخت. (۱۳۸۲). **از بهار تا کشمیر**. چاپ اول. تهران: جلیل.

۲۴) مشهور، پروین دخت. (۱۳۸۰). **سفر هندوستان**. چاپ اول. تهران: جلیل.

۲۵) Ajam, Muhammad; Tagore, the Eternal Seeker. (Bita). Footprints of a World Traveler. New Delhi: ICWA Publications and Books India Pvt Ltd.

مقالات

۱) آل‌بویه، لنگرودی. (۱۳۹۰). «جلوه‌های پایداری در شعر ابوالقاسم شابی». *نشریه ادبیات پایداری*. سال دوم. شماره چهارم. دانشگاه شهید باهنر کرمان.

۲) امامی، صابر. (۱۳۸۳). «ادبیات مقاومت در نگاهی به سرخ از پرنده و پرواز». *فرهنگ و هنر*. شماره ۳۹. صص ۲۵-۳۰ .

۳) کلهر، محمد؛ ابراهیمی حصاری، فاطمه. (۱۳۸۵). «مفاهیم نو در ادبیات مشروطه». *تاریخ مسکویه*. شماره ۵. صص ۱۱۷-۱۵۲ .

۴) لطفی، اسداله؛ زارعی کفایت، حشمت اله. (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی جلوه‌های پایداری در شعر ابوالقاسم عارف قزوینی و معروف رصافی». *دو فصلنامه ادب نامه تطبیقی*. سال دوم. شماره اول.

۵) عجم، محمد. (۱۳۸۹). «فصلنامه قند پارسی (ویژه نامه تاگور و بنگال)». *مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*.

۶) مشهور، پروین‌دخت. (۱۳۸۳). «حافظ و تاگور». *سالنامه حافظ پژوهی*. دفتر ۷ .

التنظيرات و النقد في الأدب العربي

السنة الثانية، العدد ٨، شتاء ١٤٠١

صص: ١٢٤ -١٠٥

DOI: ١٠.٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥.٥٦٠١١٥,١٠٧٦

الوطن في الشعر والفكر، من المتصوف القزويني إلى رابيندراناث طاغور

ثاسرين فخر [١]

(تاريخ الوصول: ١٤٠٤,٠٨,٢٥، تاريخ القبول: ١٤٠٤,١٠,٠١)

الملخص

الكلمات المفتاحيّة:

---

١. أستاذ مساعد قسم اللغة الإنجليزية وآدابها، كلية العلوم الإنسانية، جامعة كوثر بجنورد، بجنورد، إيران، البريد الإلكتروني: Dr_fakhr٠٩@yahoo.com